

اشکالی دیگر

ومنها أن الواجب إن كان نفس الكون في الأعيان أعنى الوجود المطلق لزم الواجب، ضروره أن وجود «جوهر غير وجود العرض و إن كان هو الكون مع قيد تجرد لزم تركيب الواجب من الوجود و التجرد مع أنه عدمی لا يصلح أن يكون جزءاً للواجب^۱

اشکال دیگر و دلیل دیگر بر غیریت ماهیت واجب الوجود از نفس وجود واجب عبارت است از معیت واجب الوجود با تعینات خارجی، این مسأله بسیار دقیقی است. و به واسطه دقت در همین جا، اشتباه و خلطی برای این آقایان پیش آمده. موجب شده است که مقررین و محشّین بر این مسأله، مطالبی را مطرح کنند به نظر می‌رسد که جای تأمل داشته باشد.

مدار بحث بر سر این است که: شکی نیست وجودی که در اعیان خارج است، وجود اضافی به اضافه اشراقیه و افاضه از ناحیه مبدء اول است. و این وجود زائد بر ماهیت و این زیادی موجب غیریت او با ماهیت است در اکوان، تعینات و تقرّرات خارجی است. و چون مفهوم وجود و اشتراک معنوی، قابل صدق بر جمیع مراتب وجود است. بناء علی هذا یا ما باید قائل به اشتراک معنوی وجود بشویم بر همه مراتب، با حفظ اختلاف ماهوی مراتب، حتی مرتبه وجود مطلق؛ یا اینکه باید قائل به اشتراک معنوی وجود بشویم با عینیت وجود واجب الوجود با بقیه مراتب، که محالیت مترتب بر این مسأله است و تعدّد واجب است و شکی نیست که اطلاق وجود مطلق بر ذات واجب الوجود است در مقابل مطلق الوجود.

یک وقت صحبت از مطلق الوجود است، که همان فیض منبسط است، که جنبه ظلی و سعی دارد نسبت به همه تعینات خارج. حتی مرتبه احدیت و مرتبه وجود مطلق. افرادی که قائل به مراتب و مرتبه هستند، قائل به وجود مطلق در مرتبه ذات و در مرتبه واجب الوجود هستند و قائل به مطلق الوجود در مرتبه فیض منبسط هستند.

مسأله‌ای که در اینجا هست، اینکه یک وقت ما مفهوم وجود را در نظر می‌گیریم، این مفهوم وجود از باب اشتراک معنوی قابل صدق بر جمیع مراتب - هم مرتبه واجب الوجود و هم مرتبه مطلق

وجود که جمیع تعینات است - خواهد بود. خوب این یک مفهومی از مفاهیم است که ظرفش در ذهن است و مدرک عقل است و وجود خارجی ندارد یا اینکه - همانطوری که ایشان می‌فرمایند - منظور از وجود، حصّه‌ای از این مفهوم مشترک است، که از حصّه تعبیر می‌آورند به آن مفهوم کلی با اضافه به یک قیدی به نحوی که تقید و اضافه قید است و آن مضاف‌الیه خارج از آن مضاف و بدون لحاظ مضاف‌الیه در نظر گرفته می‌شود. همانطور که مرحوم حاجی می‌فرماید: «تقید جزء و قید خارجی».

فرض کنید که ما می‌گوئیم: گندم، این مفهوم گندم به عنوان، مشترک معنوی در همه انواع صادق است، این همان کلی طبیعی است. ماهیت مبهمه و طبیعت مبهمه است. یک وقتی این گندم را به یک محدوده خاصی منتسب می‌کنیم فرض کنید که گندم قزوین، گندم همدان، گندم شیراز، گندم تهران، این گندم که در اینجا به عنوان حصّه مورد لحاظ قرار گرفته است، از آن کلی طبیعی دست برد نداشته، همان کلی طبیعی است که فقط جنبه خصوصیتی پیدا کرده است. ولی جزئی نشده است. در خارج تعیین پیدا نکرده است، و آن وجود خارجی در اینجا لحاظ نشده است. باز همان کلی طبیعی است ولی مشخص است، در اینجا صنفی از اصناف مورد لحاظ قرار گرفته است.

باز منظور ما در این بحث، این نیست. آنچه که منظور ما است که واجب عین کون در اعیان است، این است که واجب به وجود مطلق خودش نه به مطلق الوجود عین اعیان خارجی باشد. راجع به اینکه آیا مطلق الوجود، عین اعیان خارجی است یا نه؟ شکی در این مطلب نیست که بحثی که راجع به مطلق الوجود برگشتش به لحاظ وجود است در همه مراتب است. مستشکل اینقدر جاهل نیست که بیاید و یک معنایی را که اختصاص به مقام احدیت دارد، بخواهد در خارج سرایت بدهد،

اگر مسأله، مسأله مطلق وجود باشد، این جای اشکال پیش نمی‌آید، چون مطلق وجود عبارت است از یک وجودی که همه مراتب را در بر می‌گیرد، هم مرتبه احدیت، هم مرتبه واحدیت، هم مرتبه معرّای از ماهیت، و هم مرتبه خلط با ماهیت. مطلق الوجود شامل همه مراتب می‌شود همانطوری که مفهوم مشترک شامل شده است، مفهوم مشترک، عبارت است از یک مفهوم کلی که قابل صدق بر همه مراتب وجودی هست بدون اینکه اشکالی پیش بیاید. هم بر واجب متعال وجود اطلاق می‌شود، هم بر همه تعینات وجود اطلاق می‌شود، اشکالی هم پیش نمی‌آید.

حصّه هم همین طور است. اگر ما اطلاق وجود را بر واجب الوجود به اعتبار حصّه‌ایی از آن کلی بدانیم باز در اینجا اشکالی به وجود نمی‌آید. حصه کلی عبارت است از همان مفهوم مشترک که اضافه به یک امری شده است، یک وقت ما می‌گوئیم: وجود، یک وقت می‌گوئیم: وجود زید. وجود

انسان، یک وقت می‌گوئیم وجود غنم. این حصّه می‌شود. اینجا هم اشکال پیش نمی‌آید، چون یک مفهوم انتزاعی است و انتزاعیات و در اعتباریات، مسأله‌ای مترتب نخواهد بود. عقل می‌تواند انتزاعات زیادی داشته باشد. صحبت در این است که یک تعین خارجی، به دو لحاظ، لحاظ بشود. این اشکال در اینجا پیش می‌آید.

در مسأله مطلق الوجود این مطلق الوجود، عبارت است از تعین خارج، و در اینجا، اشکالی پیش نمی‌آید که یک مطلق الوجودی هم شامل وجود باری و هم شامل وجود ممکنات بشود، آن در مرتبه علیت و ممکنات در مرتبه معلولیت و ظلّیت. این مسأله در اینجا نیست و خود مستشکل هم نسبت به این مسأله وارد است. لذا مرحوم آخوند در اینجا، تعبیر به الوجود المطلق آوردند، نگفتند مطلق الوجود. زیرا در مطلق وجود، حفظ تعین خارجی به همه مراتبش است. و اینجا تعدّد واجب لازم نمی‌آید. در مطلق وجود است که وجود خود را با همه تعینات تطبیق می‌دهد. آن مطلق الوجود است. الماء. ماء به عنوان مطلق الوجود، خود را با همه تعینات تطبیق می‌دهد. خود را با لون تطبیق می‌دهد. خود را با حلاوت و حموضت تطبیق می‌دهد. و در اینجا مسأله‌ای نیست. چون بحث و مدار بر سر. مطلق الماء است نه الماء المطلق. وقتی که ماء مطلق شد یعنی مطلق الماء در نظر گرفته شد، نه اینکه مطلق قید برای ماء شود [الماء المطلق]، بلکه به عنوان کلیّ سعی همان محکی مفهوم مشترک مدار برای بحث قرار گرفت. دیگر مسأله‌ای نیست. ماء خودش را با همه موارد تطبیق می‌دهد. درباره وجود هم همین حرف را می‌زنیم، مطلق الوجود عبارت است از: محکی از مفهوم مشترکی که آن قابل صدق بر کثیرین است، قابل صدق بر إله است به عنوان واجبیت و هم قابل صدق بر تعینات است به عنوان امکان و افاضه و اضافه اشراقیه. این مشکل در اینجا نیست. مشکل در اینجا است که ما وجود مطلق را که مختص به ذات باری است - نه مطلق «مطلق الوجود را - . با این لحاظ بر این لحاظ، که ایشان قائل به حفظ مرتبه و قائل به تشکیک هستند و وجود باری را وجود مطلق می‌گیرند، نه مطلق الوجود، اگر عین کون در خارج باشد اشکال پیش می‌آید. پس اگر در جایی ملاحظه کردید که از وجود مطلق تعبیر به مطلق الوجود است جای تأمل دارد. در مطلق الوجود اشکالی لازم نمی‌آید و خود مستشکل به این مطلب آگاهی و اطلاع دارد.

وجود مطلق به عنوان اینکه مطلق قید برای وجود بشود و از وجود مطلق انتزاع واجب الوجود بشود، - یا این وجود مطلق - عین کون خارج است؟ ایشان در جواب می‌گویند: وجود در خارج از کجا آمد؟ مگر نه این است که آن وجود، از ناحیه وجود مطلق به او افاضه می‌شود، پس وجود مطلق

است که عین آن تحقق خارج است.

مستشکل می‌گوید: اگر این وجود مطلق عین تحقق در خارج باشد، لازمه‌اش این است که تعدّد و تکرار واجب لازم می‌آید به جهت اینکه وجود عرض با وجود جوهر متفاوت است و جواهر به انواعها و عرض به انواعه. موجب تعدّد واجب خواهند بود. اگر وجود مطلق عین کون در خارج نباشد تجرّد از ماهیت به واجب مشروط متبدّل خواهد شد. و مطالب آن گذشت.

صحبت در اینجا است که چگونه ما می‌توانیم وجود مطلق را در اینجا مطلق لحاظ کنیم. در عین اینکه عین نفس کون در خارج هم بر او حمل نکنیم؟ آن نکته دقیقی که در اینجا به نظر می‌رسد این مطلب است که: باید حفظ مرتبه احدیت در وجود مطلق، با حفظ مرتبه واحدیت در مطلق الوجود لحاظ بشود. فقط به این وسیله ما می‌توانیم این شبهه را بر طرف کنیم؛ و به این آقایان بگوئیم همین طور است. وجود واجب الوجود عین نفس کون در اعیان و عین نفس تحقق در اعیان است، نه جدا. وجود واجب الوجود عین وجود در اعیان است نه اینکه یک مرتبه فاصله بین اینها باشد. ولی صحبت در این است که آن الوجود المطلق را به چه لحاظی در اینجا لحاظ می‌کنید. این وصف اطلاقی که برای وجود در اینجا می‌آید موجب می‌شود که ما قائل به عینیت وجود واجب الوجود با ذات او بشویم. اگر وجود واجب الوجود وجود با ماهیت بود نمی‌توانستیم وجود مطلق را از او انتزاع کنیم. زیرا وجود ذا ماهیه بود و وجود ذا ماهیه وجود مطلق نیست و وقتی که وجود مطلق نشد پس نفس کون در اعیان نیست. و ما نمی‌توانیم برای رفع شبهه نفس کون فی الاعیان را از حیثه بحث خارج کنیم و بگوئیم چه کسی گفته است که وجود مطلق نفس کون فی الاعیان است، وجود مطلق نفس کون فی الاعیان نیست. نفس کون فی الاعیان مرتبه نازله هستند و جدای از آن وجود مطلقند.

این انفکاک است. نفس کون فی الاعیان، به معنای عینیت وجودی اوست و منافاتی ندارد که آن وجود مطلق با حفظ اطلاق خودش، نفس الوجود فی الاعیان را اقتضا کند، چرا ما این وجود مطلق را به مطلق الوجود برگردانیم؟ اگر از باب مطلق الوجود بخواهیم تصحیح کنیم اصلا اشکال وارد نمی‌شود. چون مطلق الوجود مثل یک مفهوم مشترک می‌ماند. این مفهوم مشترک هم قابل صدق بر واجب الوجود و هم قابل صدق بر ممکن الوجود است پس همین طور که بر واجب الوجود صدق می‌کند، به سعه اطلاقی خودش بر ممکن الوجود هم صدق می‌کند.

اگر بخواهد اشکالی تقریر شود این است که از یک طرف وجود مطلق جنبه صرافت دارد و اطلاق قید برای اوست، و از طرف دیگر وجود در اعیان جدای از او نیست. نتیجه‌ای که با این دو

مقدمه، در یک قیاس اقترانی گرفته می‌شود این خواهد بود که: وجود واجب الوجود، الوجود المطلق. و کل ما فی الایمان لیس غیر الوجود مطلق، فعلى هذا وجود واجب الوجود نفس الوجود فی الایمان. این نفسیت کون در اعیان موجب می‌شود که با یک مقدمه دیگر که: الوجود المطلق واجب، و کل ما هو فی الایمان فهو واجب، فوجود الاکوان فی الایمان واجب؛ ما را به این نتیجه می‌رساند که به اندازه تعدد کون در اعیان واجب الوجود هم داشته باشیم. اشکال اینجا پیش می‌آید.

در اینجا اشکال در این است که ما وجود را وجود مطلق بدانیم که آن وجود مطلق در مرحله صرافت خودش است. اما اگر ما وجود را مطلق الوجود بدانیم از اول اشکال نیست و از بین می‌رود. چون مطلق وجود به عنوان یک وجود سعی هم بر واجب الوجود و هم بر غیر واجب الوجود صادق است. صحبت در این است که از یک طرف ما اسم یک وجود را واجب می‌گذاریم و نمی‌توانیم از صرافت وجود واجب الوجود دست برداریم و از طرف دیگر نمی‌توانیم این وجود در کون را جدای از واجب الوجود بدانیم. پس باید بگوئیم اگر این وجود واجب الوجود همین نفس الوجود فی الایمان است، به تعدد اکوان خارجی واجب الوجود داریم. این اشکال از اینجا پیدا می‌شود.

و حاش این نیست که ما این را به مطلق الوجود برگردانیم چون مستشکل در وجود مطلق صحبت می‌کند. حاش به این است که نفس وجود مطلق و اطلاق به عنوان قید، نفس الوجود فی الایمان را اقتضاء می‌کند. منتهی این الوجود المطلق در اینجا منافاتی با مطلق الوجود ندارد. دو اسم دارد. یکی الوجود المطلق جنبه حقیقت اشیا است که بین واجب و ممکن فرق نمی‌کند، دیگری مطلق الوجود جنبه ظهور اشیا است که آن هم بین واجب و ممکن فرق نمی‌کند. دو مرحله در اینجا مورد لحاظ قرار گرفته است. مثل اینکه: به زید واسطه علمی که دارد عالم می‌گویند، به واسطه جسمی که دارد دارای خصوصیات می‌گویند و دارای قد و وزن مخصوصی است و این دو با هم منافات ندارند. علم در زید است، این قد و هیكل هم ظاهرش است. این دو همدیگر را دفع نمی‌کنند. وجود مطلق مربوط به مسأله صرافت وجود است که اختصاص به وجود واجب الوجود دارد و همان حقیقتی است که باطن همه ظهورات بدون جنبه ظهور است؛ مطلق الوجود جنبه بساطت وجود است که مربوط به تعیین و عدم تعیین می‌شود اعم از تعیین و عدم تعیین. پس این دو با هم منافاتی ندارند.

این اشکالی که در اینجا هست و اتفاقاً مستشکل دقیق وارد شده است، می‌گوید: وقتی که شما وجود واجب الوجود را وجود مطلق و معرّای از ماهیت می‌دانید پس باید ملتزم بشوید که وجود اکوان هم همین وجود واجب الوجود است و جدا نیست.

یعنی خیلی دقیق اشکال کرده و اتفاقاً جوابی که از این قضیه داده شده است، محل اشکال است. می‌گوید: من در وجود واجب الوجود صحبت می‌کنم، نه وجود سعی. وجود سعی عین مفهوم وجود است و مفهوم کلی وجود قابل صدق بر آن است. [مفهوم کلی وجود] هم بر إله و هم بر غیر إله [قابل صدق است]. مشکلی در اینجا نیست. مطلق الوجود هم در او اشکالی نیست. در مطلق الوجود، هم وجود مطلق بر إله حمل می‌شود که وجود مطلق است. هم بر وجود منبسط. یعنی وجودی که قابل صدق بر کلّ تعینات است و لو تعین جنبه لا تعینی باشد. فرق نمی‌کند. مطلق الوجود یعنی هر چیزی که بر آن اطلاق وجود بشود. مرتبه اعلا و اشدّش الوجود المطلق است که نمی‌توانیم از وجود خارجش کنیم. و بگوئیم: الوجود المطلق خارج از مطلق الوجود است. مطلق الوجود مربوط به تعینات و ممکنات است. پس شما آمدید بین وجود مطلق و بین مطلق الوجود دیوار انداختید، فهذا خلاف الفرض پس مطلق الوجود نشد.

پس در مطلق الوجود اشکالی لازم نمی‌آید. چون در مطلق الوجود فرض بر این است که هم بر وجود بالصرّافه و هم بر وجود غیر بالصرّافه و وجود ممکنات اطلاق می‌شود؛ و هر دو در مرحله هستند. این مربوط به اصطلاح مطلق الوجود.

در مسأله وجود مطلق است که اشکال پیش می‌آید. مطلب مستشکل درست است. ولی خلاف این مطلب، در اینجا است که ایشان آمده بین وجود مطلق و مطلق الوجود فاصله انداخته است. گفته از یک طرف شکی نداریم که وجود واجب، مطلق الوجود است؛ یعنی جنبه صرافت دارد و از یک طرف شک نداریم که وجود ممکنات عین وجود واجب است، و جدای از آن وجود نیست. بنابراین وجود واجب الوجود عین وجود ممکنات است. بنابراین اگر واجب الوجود دارای ماهیت نباشد و نفس وجود تنها و معرّای از ماهیت باشد، به تعداد ممکنات وجود المطلق داریم. چون عین اوست و به تعداد ماهیات واجب الوجود داریم. این همان خلافی و محالیتی است که در اینجا لازم می‌آید.

جوابی که داده می‌شود این است که شما وجود مطلق را درست تصوّر نکردید، وجود مطلق وجود بالصرّافه‌ای است که مطلق قید برای اوست، ولی این الوجود المطلق منافاتی با مطلق الوجود ندارد، و اشکال ندارد که یک وجودی در مقام ذات خودش اطلاق داشته باشد و حدّ نداشته باشد و همین حد نداشتن مصحّح عینیت با ممکن خواهد بود. و مصحح این است که پس با اکوان عینیت دارد. منتهی نحوه عینیت آن نحوه ظهور است در خود مقام ذات بدون ظهور و بدون صورت است، این البته جوابی که برای این بود.

تطبيق متن

ومنها أن الواجب إن كان نفس كون في الأعيان واجب اگر عين كون در اعيان است.^۱
أعنى الوجود المطلق يعنى آن وجود مطلق است که عين كون در اعيان است. لزم تعدد
الواجب در اینجا تعدد واجب لازم می آید. ضرورة أن وجود الجوهر غير وجود العرض. خوب وجود
جوهر با عرض فرق می کند و ما اینقدر وجود جوهر داریم. و اینقدر وجود اعراض داریم. تكثر واجب
لازم داریم. و إن كان هو الكون، اگر وجود مطلق، وجود واجب، كون در اعيان است مع قيد التجرد.
در عين اینکه این وجود اکوان خارجی، عين وجود واجب است. در این حال وجود واجب مجرد از
ماهیت است.

لزم تركيب الواجب من الوجود و التجرد مع أنه عدمی. لازمه اش این است که واجب مرکب
از وجود و تجرد از ماهیت بشود. علاوه بر اینکه، این ترکیب از يك امر وجودی و يك امر عدمی است.
لازمه اش عدمیت و ماهیت لازم می آید. دو محذور است. لا يصلح أن يكون جزءاً للواجب. صلاحیت
ندارد اینکه جزء برای واجب بشود و این نمی تواند جزء باشد زیرا لازمه اش ترکیب است. أو بشرط
التجرد. به شرط تجرد. لازمه اش این است که واجب الوجود به مشروط الوجود برگردد. لزم أن لا يكون
الواجباً واجب لذاته. پس این دیگر واجب الوجود لذاته نیست. بلکه واجب مشروط خواهد بود.

وإن كان غير الكون في الأعيان. اگر وجود واجب غير كون در اعيان است، فإن كان بدون
الكون، اگر واجب الوجود بدون وجود است. فمحال. ضرورة أنه لا يقبل الوجود بدون الكون معقول
نیست واجب الوجودی باشد ولی وجود نداشته باشد و إن كان مع الكون، اگر وجود در وجود واجب
هست فإما أن يكون الكون داخلاً فيه و هو محال یا این وجود داخل در آن ذات واجب است، این محال
است. ضرورة امتناع تركيب الواجب. واجب مرکب می شود ذاتاً از يك ماهیت و يك وجودی ترکیب
لازم می آید. أو خارجاً عنه یا اینکه این كون یا وجود خارج از ذات اوست. وقتی که خارج باشد و هو
المطلوب يعنى در اینجا تعدد ماهیت و تعدد ماهیت و وجود در اینجا پیش می آید لأن المعناه زیاده

^۱ تلمیذ: پس در ظهورات عين هم نیستند.

استاد: نه نیستند حقیقتش با ظهور تفاوت پیدا می کند. حقیقتش بدون ظهور است.

الوجود علی ما هو حقيقة الواجب. وجود زائد بر آنچه حقیقت واجب است.

که در اینجا باز هم اشکال احتیاج به غیر مطرح است. در اینجا اگر واقعاً خود ماهیت را بخواهیم لحاظ کنیم - نفس تصوّر ماهیت - احتیاج به غیر را می آورد. و اگر ماهیت واجب را بلا حدّ و لا شکل و بلا لون و بخواهید تصوّر کنید، این تصور، معنایش عدم الماهیت است. عدم ماهیت است. بنابراین اینها نه حقیقت وجود را درست فهمیده اند و نه ماهیت را درست فهمیده اند. لذا باعث این مسائل شده است.